

دانشگاه تهران

دانشکده ادبیات

پایان نامه تحصیلی سال
۳۶-۳۵

سبک فرخی

براهنمائی

استاد محترم جناب آقای دکتر

خطیبی

گردآورنده

ماهرخ پورزینال

دانشجوی سال سوم

رشته ادبیات فارسی



بنام خدا

سبک فرخی

بقلم

دانشجوی سال سوم ادبیات فارسی

ماهرخ پورزرنیسال

بدستور استاد بزرگوار

جناب آقای دکتر خطیبی استاد تاریخ تحول

زبان فارسی

سال تحصیلی

۱۳۳۵ - ۱۳۳۶

...ست مآخذ

اسامی کتب	مؤلف یا مصحح	چاپ
۱ - دیوان فرخی سیستانی	عبدالرسول	مطبعه مجلس
۲ - مجمع الفصحا	هدایت	
۳ - تذکرة الشعراء	دولتشاه سمرقندی	
۴ - لباب الالباب	محمد عوفی	
۵ - تذکره هفت اقلیم	امین احمد رازی	
۶ - چهار مقاله	نظامی عروضی	
۷ - تاریخ تحول نظم و نثر پارسی	دکتر ذبیح الله صفا	چاپخانه دانشگاه
۸ - تاریخ ادبیات ایران	دکتر رضا زاده شفق	
۹ - جزوه سال دوم تاریخ تحول	دکتر خطیبی.	

فهرست مطالب موجود در این رساله

مقالات سوره‌کش

در ۱۲۵ صفحه

بنام پروردگار و به رخصت استاد ارجمند...

آغاز سخن

استاد من... شاید پیش از این حتی لحظه‌ای در خصوص تحقیق در باب عرفان و مطالعه در باره اشعار [illegible] عجیب گوی هرگز او را چنانچه باید و شاید نشناخته بودم و به لطافت و شیرینی سخنان موزون و دلنشینش پی نبرده بودم

و یا شاید جریان چند بیتی است که در کتب دوران اولیه تحصیل خویش دیده بودم چیزی از استاد نشنیده و به خاطر نسپرده بودم....

نمی‌دانم چرا هرگز به دنبال دیوانش ره نیافته بودم و از دریای هنر و شعرش جز بیتی چند از مصرع‌های نغزش گنجی بر نگرفته‌ام....؟؟

نمی‌دانم چرا؟ آموزگاران و مربیان هم از استاد سخنی چون عرفانی جز:

ز باغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید — کلید باغ ما را ده که فردامان به کار آید

کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید — تو لختی صبر کن چندانکه قمری بر چنار آید

چیزی بگوشم زمزمه نکرده‌اند ؟؟!!

اگرچه شاعر اشعار دلنشین هستی‌بخش او در شادی امروز رنج ایام گذشته را تا حدی از

اندیشه برای من فرح‌بخش خاطر حاصل دری را داشت و ذهن را به جهت سرچشمه توجه لیک شاعر

عالیقدر اوایل قرن بیستم و اواخر قرن چهاردهم را نبوده است.

با آنکه خود روحی تشنه ادب دارم و با آنکه آرایش و تسکین روحم در سایه دیوانهای

شعرای نظیر فرخی خفته است

با آنکه هستی مرا اشعار دلنشین نغمه‌پردازان هنر سیراب ساخته‌اند، نمی‌دانم از چه اشعار لطیف

هنرمندان قدیم ایران در بعد فراموشی مانده بود.

هنوز نهال وجودم را جعبت چند بهار نرویانده بود، شیفته شعر و هنر شده‌ام و دیوانه‌ی

دیوانگان گردیده‌ام ....

اما از چه از شب اندیشه‌های شیرین یکی جز

با کاروان حُله برفتم ز سیستان   با حُله تنیده ز دل، بافته ز جان

تشنه بودم ... باز هم تشنه‌ام ..

امروز سالهاست که از آن احوال می‌گذرد و فراموشش نموده خیال می‌کنم از تنهایی بی‌خبری با امر

اینک را داده به خوبی آشنا است ...

شاید روزی که استراحت گاه نخستین رشته‌ام ذوقی در درون حس نمی‌کردم و یا از اینکه به کمبود

و همانند اشعار شاعری بر حسب میل و گزیده‌ای خوش رفته‌ام اندوهی در سینه احساس می‌کردم

اما امروز پس از مطالعه و تعمق در دریای احساس و فضیلتش خود را در دریائی از شعر و عواطف

و عشق غرق می‌بینم ...

و حال و احوال گذشته خویش را توجه نویسندگان کتب ادبیات متوسطه و دبیران خوب دیده‌ام

با اینکه در دوره کوتاه دانشکده نیز گاهگاه نام این استاد سخن را می‌شنیدم و تا اندازه‌ای با

اشعارش آشنائی پیدا کرده بودم ...

اینک ... برگزیده‌ام دوران تحصیل خویش همچنین اوراق افکار که در جوار ادبیه و گرامی

نشناسانید و از اشعار شیرینش آنچنانکه باید بهره‌ای نچشانید ... تا خود کنجکاو و با اشتیاق خاطر نمی‌گشتم

دنبال دیوان استادانی نظیر سعدی و حافظ و فردوسی و مولانا رفته‌ام و دنبال اشعار او نیز می‌شتافتم ...

قبل از اینکه فرخی سیستانی «شاعر نامدار اوایل قرن پنجم» در نظرم شاعری متوسط جلوه می‌کرد

آری اکنون که تحصیلاتم به پایان رسیده و بنا بر مقدمه کتابی به رساله پایان‌نامه خویش می‌پردازم

که مدتی نزدیک به یکسال زندگی مرا به خویش مشغول داشته است

بر من خرده می‌گیرید اگر یکسال تقدیم این تحقیق ناچیز به تأخیر افتاده است.

زیرا اشعار او آنچنان هر بار پس از مطالعه مرا به خویش مشغول داشته است که خود او و شعرش به هیچ

از خاطرم زدوده نمی‌شد ...

تلفیق اشعار او با سایر شعرای هم عصرش و تحقیق در چگونگی سبک، او هم از خاطر

نمی‌گذشت تا مادام که در دریای شعرش غوطه‌ور بودم ...

شاید باور نکنید که هربار که در کنار دیوان او از خود بیخود می‌شدم وقتی پایان نامه

...ویش و مطالب مورد ایراد داشت آنرا از یاد می‌برد).

...بنابراین با ذکر این دلیل از این تأخیر از حضورشان معذرت می‌خواهم

...برگ اشعار «چرخی» اگر چه بیان آن دلچسب و لطیف است و هر کلمه آن با آنکه اکثراً مقصود است

...برده مدتها مرا از وظایف خویش نیز باز داشته است

...این بیماری و گردش‌های استاد با تماشای شهر شد که اینجانب قادر به تقدیم رساله خویش در سال گذشته

...نشده‌ام و اکنون با کمال شرمساری آنرا تقدیم استاد گرانمایه خویش می‌نمایم

...ضمناً این رساله کوتاه و این تحقیق ناچیز خالی از عیب و اشتباه نخواهد بود

...با کمال خوشبختی است که این تحقیق ناقص موجب آشنایی تشنه‌ای با چشمه‌ای

...فیض گردیده و موجب شده که مرا به درک سرگذشت و طبیعی قوی و شیرین و دلکش و الفت

...این خود برای من نعمتی لایزال است و آنچه بر قلم بنده رفته با وفادار باشد

دو بیتی نخست

فرخی سیستانی کیست؟

پرسید فرخی کیست؟؟ آیا ایران آنطور که شایسته تعالی او بود او را شناخت

و آیا می‌توانم با قلم ناتوان خویش او را توصیف نمایم

و در کجا قلم سست قدرت دارد پایه هنر او را بشناسانیم؟ آیا لحن مهم از غم ساخته است؟

در سینهٔ خود امشب شور دگری داریم | زیرا که بنا بر خود جام گهری داریم

فرخنده شبی داریم ساقی ده سه پیمانه | می آور و مستم کن، ما شور ره دیگر داریم

دیوانه دلی داریم، چون «فرخی» سیستان | در سینهٔ خود چون «او» شوری و شری داریم

راه مطالعه، چون اهل خراسانیم | شعر، چو دری پیدا، چون در گهری داریم

از باده خرابم کن، چون خویش خراسانی | زیرا که بکوی «دوست» امشب گذری داریم

از خرمن اشعارش مستانه غزل «چینم» | «تا پارتخ» از شاعر امشب اثری داریم

از «ده پارتخ»

در پایه اینها ... آیا مفهوم سخنان ریشه را کدام خواهی کرد و قدرت آن خواهی داشت؟؟

آیا از قدر و اعتبار او نخواهد کاست و ارزش هنر را ضایع نخواهد کرد؟

شما خود دیده‌اید فرخی شاعر استاد اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است آیا غیر از زندگی ماده و جسم او

وضعی داریم؟ چه اگر از زندگی خصوصی و حیات مادهٔ او را برای شما توصیف نخواهد کرد

چه بخشد آنکه شما خود از سرچشمه سیرابید»

دیگر آنکه زندگی معنوی و افکار و احساسات روحی او و حیات اندیشه‌ها او را منقلب

کرده و در تمام تحت نفوذ خود داشته است نه زندگی مادی و معمولی وی

همه و همه در زندگی زمانی خویش محصور و پایبند محیط‌اند

همه می‌خورند و می‌خوابند و از هستی تمتع و لذت می‌برند و پایبند عهد و عیال می‌شوند

و با رنجها با ناملایمات و شکست‌ها مواجه می‌شوند

گاهی شهد وصال کام ایشان را شیرین می‌سازد و زمانی شرنگ غم و غبار نابسامانی

دل را کدورت می‌بخشد این احوال برای همه و همه از مستعدان و نقاش و شاعر و نویسنده

وحتی خرد عادی نیز پیش میآید و آنچه موجب امتیاز این صفات از یکدیگر میگردد و باعث

برتری و ارزش مالکیت سایرین میشود زندگی معنوی و حیات روحانی ماست

بنابراین از ما نخواهید حیات مادی او را در کنکاش و تفسیر قرار دهیم

میدانیم شاعر در اول قرن چهار و پنجم است در سیستان میزیسته

چه خود اشاره در این باره میکند :

نه قیاس از سیستان دارم که او شهری است   و نه از خویشان زنده خویشتن دارم خبر

از پدرش نشانی بیاد دارم چه آنکه پدر در نظر است خود او نه تولدش

او آنچه «دولتشاه» در تذکره خویش نام پدرش را «جولوغ» و یا «آذر» و «[illegible]»

طلوع» نوشته اند..

ما را اشتغال و تقسیم در باری و وسیله امرار معاش او چه کار؟!

چه اشاره بزرگی از چون او که آنکه غرق در جواهر و لعل درخشان باشد لقمه نانی برایت نثار میکند

چه می‌شناسیم؟ هرگز نباید دنبال درهم نیست اندیشه‌های بزرگ بزرگ‌تر از آن گذشت که

دغدغهٔ نظر امیر و سلطان دلداده و دلبسته گردد.

تنها احساس دردناک و ذوق سرکش و طبع بلند اوست که او را متوجه دنیای برتر و عظیم‌تری می‌کند

که ما خوشبختانه از دنیای او برکناریم

آنچه ما حاصل کرده‌ایم او ابتدا خدمت دهقانی می‌کرده و یا دهقانی از دهقانان سیستان بوده است

بر مقام او نمی‌افزاید اگر بگوییم که نسبت او با مظفر خاقانی از خاقانان شهرنیاب گردد

چون شرف او در وجود او مستقل است. چنانکه خود مدعی است: «شرف و قیمت و قدر تو بفضل و هنر است - نه به دیدار و به دینار و به سود و زیان.»

او را چه فضیلتی است اگر بگوییم که با حمایت «خواجه عمید اسعد» به تحصیل جاه و مقام رسیده است؟

و یا چگونه و در چه سالی آشنایی دربار «محمود غزنوی» را یافته است

آنقدر مرا کافیست که بدانم پس از طی زندگی کوتاهی هنگامیکه هنوز برف پیری مویش را

سپیدی نیاموخته و هنگامیکه تازگی جوانی پیشانیش را ترک نکرده در سال ۴۲۹ ظاهراً حیات را

بدرود گفته است.

آری ظاهراً بدرود حیات گفته است چون این شاعر سخندان و سخن‌سنجی را چون او مرگ نمیراند

او مالک حیات معنوی جاودانی است که مرگ و زوال را قدرت چیرگی بر آن نیست

جای بسی تأسف است که شعرای معاصر او چون «لبیبی» در مرگ او گرفتار تأثر میشوند

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد   پیری بماند دیر و جوانی برفت زود

«لبیبی»

باری «لبیبی» بداند که «فرخی» شاعری زنده و جاودان است و هرگز نخواهد مرد

آری، این سخن بر قدر او نیفزاید اگر بگوییم که استاد به موسیقی نیز توجه خاص مینموده و تار از نوای

این هنر ملکوتی را آشنا بود.

بعضی را لازم است بگوییم که این شاعر عالیقدر را قدر نشناخته ؟؟

حسودان او را مدتها از دربار «محمود» مطرود کرده ؟

این خود محرز و مسلم است که استادان و هنرپرورانی که در اعصار مختلف گل سرسبد

ن زمانان خوش بوده از همیشه محمود حاسدان شده اند

عجب نیست اگر «فرخی» استاد گرانمایه نیز گاه از کعبه لطف محمود مطرود شود و به مضیقه د

مخمصه افتد...

آری، آنچه همیشه همراه شاعر است و او را بزرگ جلوه میدهد در هر حال روح سرکش و طبع حساس

ود «فرخی»، در هر حال هنرمند شاعر شخصی است گرامی خواه مطرود و خواه محبوب دربار و درباریان باشد

لکن فرصت نمیدهید بیش از این وقت شما را با شرح سرگذشت حیات مادی او تباه کنم

میخواهم از من نخواهید بیش از پیش در تحقیق و مطالعه زندگی واقعی یعنی حیات معنوی

استاد سخن بگویم و مجال تعمق داشته باشم.

بخش سوم

زبان و ادبیات ایران در عصر شاعر

پس از آشنائی با زبان و ادبیات ایران در قرن چهارم و پنجم ما را با نحوه بیان فرخی و قدرت و تسلط او بر زبان فارسی آشنا میسازد. و ما را در ادراک زیبائی و لطافت معجزه آسای اشعار شاعران آن دوره بخصوص شاعر مورد بحث ما فرخی یاری میکنند.

راه آشنائی با زبان و ادبیات ایران در عصر و دوران زندگی شاعر خودمان مشکل نیست چه کافیست دیوان بعضی از شعرا و یا تفاسیر برخی از کتب ادبی را بخوانیم

قرن سوم و چهارم آغاز آمیزش زبان فارسی با زبان عربی است. این آمیزش در قرن پنجم بیشتر دیده شده و لابدی است که بسیار صورت گرفته است.

زبان شعر در عصر شاعر ما لهجه دری فصیح آمیخته با لغات عربی و تحت تاثیر شوائبی از زبان ترکان هم که عموماً بیگانگان ترک نژاد که در رأس اداره مملکتی قرار داشتند و در دربار غیر از خود بردگان و کنیزکان چینی و چگل فراوان داشتند بانی این تاثیر بوده‌اند.

در آغاز قرن پنجم در بار یمین الدوله محمود غزنوی ملجاء و مأمن شعرای بزرگ و عالیقدری چون

فرخی سیستانی» بود. وجود شعرای بزرگی چون «عنصری» و «فرخی» و «زینبی» و «عسجدی» و

«مسعودی رازی» موجب پیدایش سبک ادبی خاصی گردید.

حکیم «فرخی» نیز ابتدا در «دربار محمود» با ترکیب کلمات و مهارت و چیره دستی در بیان مضامین نادر

در غالب تغزلات و ترجیعات خود سبک تازه ای را برای قرون بعد پی ریزی نمود.

حکیم ابوالحسن علی بن جولوغ فرخی سیستانی، از سوارکاران مبرز میدان فصاحت و سخن پردازی

بوده است.

وظیفه خویش میدانم در بخش های بعد چنانکه لایق اوست در این باب اداری سخن نمایم

و در سبک اشعار و چگونگی ارزشهای او در غالب الفاظ گفتگو نمایم.

بخش چهارم

زندگی ظاهری شاعر

بی شک میدانیم که زندگی ظاهری افراد بستگی بمحیط او دارد و تا اندازه‌ای حیات مادی مؤثر

در حیات معنوی و درون شخص است

اثر هرکس نشانه‌هائی درون و برون او است

اگر در آثار ملی شاعری مانند فردوسی بارقه غرور ملی میدرخشد موجب بیان آنها شاید تأثیر محیط

معاصر شاعر باشد

اگر مسعود سعد در حبسیات خویش جلوه‌گری نموده تنها محیط موجب ایجاد این تصویر گردیده

اگر حافظ شکوه سینه و دل از تزویر و ریا و زهد و ظاهرسازی میسراید و زبان شکایت میگشاید

تأثیر محیط زندگی او را وانمود کرد.

آن محیط شاعر ما «فرخی» چگونه بود ؟

و چه تأثیری در روح شاعر شیوا کلکش داشته باشد ؟؟

شاید بهتر است در گفتار او و یا گویندگان هم عصرش اثری از یأس و نومیدی و یا شکوه از روزگار و تیرگی دیده شد.

اشعار این دوره لبریز است از نشاط و آزاداندیشی و پر است از غرور ملی و شادکامی و شادی از این جهت آیینه تمام نمائی از اندیشه های فرد فرد پیشینیان ما باشد

زیرا افکار و زائیده های فکری افرادی هنوز بعلت عوامل خارجی و غیر ملی نشکسته است

آیا «استاد» نیز چنین بوده.؟

از آثار او بر ما روشن شده که او برخلاف شعرای بعد از خویش پایبند لذات جسمانی بوده و اغلب سرگرم عشق و عشرت و لهو و لعب بوده است

اما با همه اینها نمیتوان قضاوت نمود که شاعر تنها شخصی با علایق مادی بوده است زیرا اگر چنین باشد باید در شاعر بودن او شک نمود

چون لازمه شاعری داشتن روحی بی پیرایه است. آیا اینطور نیست؟!

فرخی با همه دلبستگی به مادیات (چنانکه نظامی عروضی میگوید: در مجلس خواجه عمید اسعد امیر چغانیان

فرخی چنگ برگرفت و شعر دلنشین داغگاه را با صوت خوش برخواند....

امیر حیرت آورد پس در آن حیرت روی بفرخی آورد و گفت هزار سر کره آورده‌اند.....

چندانکه بتوانی برگیر فرخی را شراب تمام دریافته بود بیرون آمد و دستار از سر فرو گرفت

خویشتن را در میان فسیله افکند .... بسیار در چپ و راست و از هر طرف بدوانید....

فرخی بغایت مانده شده بود») لیکن گفتار و روایت نقل شده، فرخی و دلبستگی تام او را

نسبت به مال دنیا نشان میدهد اما با همه اینها همانطور که عروضی مدعی است این کار

در غایت مستی و بیخودی صورت گرفته است و گرنه شاعر چندان غرق در ظواهر نبوده است.

بیدار است اندیشه‌ور و از دنیا خویشتن را برحذر داشته و با آنکه سالها محبوب دربار محمود بوده است

ثروتمند نشده بر اثر همین دوری از زر و زیبایی است که مغضوب محمود شاه واقع میشود.

اما با همه اینها در سایه روشنهای مدحهای زیبای دربار او حالت رنجی نمودار است شاید نشانه‌ی رنج اجبار باشد!

کسی چه میداند؟؟ ظاهراً زندگی او بقول هدایت در ۴۲۹ و بقول آذر در ۴۷۰ پایان می‌یابد...

بخش پنجم

غزل‌های فرخی یادآور دلنشینی و شیوایی سخن او

شاعری که مورد بحث ماست شاعری است که در آغاز قرن پنجم، دورانی که شعر و ادب ایران از تازه شعر و ادب بارورتر است،

رستاخیز یافته... و با وجود رودکی و عنصری و دانشمندانی که پیش از چند قرن راه را هموار کرده‌اند، از مراحل اولیه پایه‌های

محکم‌تری را پی‌ریزی می‌کرد و شکوه و کمال و شناخت بیشتری پذیرفت.

اغراق نیست اگر بگوییم «فرخی» یکی از بهترین و برترین گویندگان نام‌آور این عصر است.

اشعار دلنشین و شیوای غزل‌های او با سادگی و روانی و استحکام و لطافتی که دارد

زاییده روح مشتاق و دل پرشور است. احساسات و عواطف درونی این استاد هنرمند

با بیانی لطیف و دلنشین است که علاوه بر آنکه خواننده را وادار به اعجاب و تحسین

می‌کند، پایه غزل‌های او را تا حد کلام سعدی شاعر غزلسرای ایران بالا می‌برد.

این عواطف و لطفی که در غزلیات سعدی مشهود است در بیشتر قصاید فرخی نیز ادامه دارد.

اغراق نیست اگر بگویند «سخن سهل و ممتنع آنچنانکه در عرب خاص «ابوفراس الحمدانی» است

در پارسی نیز خاص فرخی است...»

زندگی معنوی ایشان در پرتو زلال‌های اندیشه او تجلی می‌نماید

و اندیشه‌های درهم او در پناه تغزلات و ترجیعات و غزلیات او جلوه‌گری می‌کنند

تغزلات شیوای او اکثراً مشتمل بر معانی عشقی و توأم با عواطف و احساسات شاعرانه است

بی‌شبهه آنچه از خاطر خطیرش می‌گذشته است بی‌پرده بیان می‌کرده

احساسات و انگیزه‌هایی را که در درون او جلوه می‌کرده و همچنان آنها را که در سینه ملتهب

خویش حس می‌کرده با زبان گویایی در قالب لفظ نمودار ساخته است و گنجینه ادب خویش را

لبریز از گوهرها و دُرر آلی خویش ساخته است.

این شاعر قدر اول آسمان قرن پنجم در مدح استاد بوده است. قدرت خلاقه او در بیان

وصفیات مختلف او با خلق قصائد غرائش بچشم می‌خورد.

چیره‌دستی و قدرت تسلط بر معانی و مفاهیمی که در ذهن او درج نیز زده است در اوصاف

دلپذیری در انواع مختلف توصیفات او شامل اوصاف طبیعت و میدانهای جنگ و مجالس انس و لهو و لعب

دیده میشه ...

لطفی دلپذیر در پناه اوصاف معشوق و ممدوحان وی مشهود است. و قدرت او را در بیان تمایلات عاشقانه ظاهر میسازد.

از طرف دیگر شوخ طبعی و گستاخی وی در مقابل ممدوحان نیز لطفی تازه بر غزلیات است. غزلهای او نیز به نوعی دیگر از زائیده های خیال اوست از لطف و صفا بهره مند و قطعات نیز با اینکه زائیده های معنوی مورد توجه و لطف محمود به شاعری مغرور و خود خواه بوده نیز هرگز فراموش [illegible] است چنانکه خود میگوید :

به غزل یافتم همی راحت — به ثنا یافتم همی احسان.

اکنون که پایه دانش به جستجوی آثار و اشعار استاد به حاصل انگیزه های معنوی اوست بشتابیم و از خوشه های سخنش بیتی چند برچینیم تا در پناه آن بتوانیم سبک او را دریابیم.

بخش ششم

آثار استاد

وقتی سخن از آثار شاعری بمیان بیاید ارزش هنر بیشتر میشه چه با جلوه گریهای ابیات شاهکاری

برند و هنر او و تفسیر و توصیف آن آثار سهل و آسان میشه

ساده تر آنکه بعضی را به آثارشان می شناسیم و بعضی ....

اما استاد ما «فرخی» که آنها نیست به آثارش شناخته شده است

اثرهایش از طبعی لطیف سرچشمه گرفته است مثل آثار بسیاری شعرای دیگر مدون شده است

دیوان او است اگر بگوییم تراوشات طبع این شاعر حساس و شوخ طبع ۹۵۶۴ بیت است

یادگاری که از وی بدست ما رسیده است. زیرا آنچه در دست است بیش از نه هزار بیت.

یادآور اثر منظوم دیگری بنام دولت نامه بوده که گویا در فتوحات و جنگهای سلطان محمود بوده است

با این بیت ثابت میشود

بر این گواه از گفتارهای او آگه شود | که ز دولت نامه برخوانمی بیتی هزار.

و یا شاید در دست نامه متعلق به یکی از شعرای هم عصر او باشد به هر حال امروز از آن اثری در دسترس نیست

مجموعهٔ اشعار شیوای این شاعر گرانمایه در ایران قریب به ۶۰۰۰ بیت یا در دست و ناقص است

با اغلاط فراوان آمیخته است. و بارها هم نادرست و نابسامان است. و شاید بهترین نسخهٔ آن

مورد استفاده ما است چاپ عبدالرسولی است. زیرا نسخه‌های دیگر گاهی با اشتباه قصیده‌ای را

از آن دیگری دانسته‌اند مثلاً قصیده‌ای که با این مطلع شروع می‌شود به او نسبت داده‌اند

چو برکندم دل از دیدار دلبر   نهادم مهر خرسندی به دل بر

«هدایت» مدعی است نخستین قصیده‌ایست که «فرخی» در مدح «فخرالدوله ابوالمظفر چغانی»

گفته است در حالیکه عوفی آنرا از «لبیبی» دانسته

به هر حال آنچه بر ما مسلم است اینست که او صاحب دیوان بوده و آثار ثمین از خود و از اندیشه‌ها و

عواطف درونی خویش بیادگار گذاشته است

این آثار اکثراً در قالب تغزل و بصورت قصاید تنظیم شده است گاهگاه نیز شاعر میل به سرودن

زل و قطعه و ترجیعات در خویشتن جمع میکرده.

یانم لغی ادعا در آنجا راد بازرگ است.

اده برای گاهی در فرهنگها نیز مثل فرهنگ «اسدی» و «جهانگیری» و «ناصری» نیز اشعاری

یام او بچشم میخورد مانند:

رباب زنی گاه بر لطف و لم خلیب — گهی چغانه و طنبور و شوشک و عنقا

ز دیار دون شده و ابر سفید — زمین گشت بسمین و زرین بهشتی.

بهار چین بین. از آرزوی بزم خانه خویش — اگرچه خانه تو نوبهار برهمن است.

وغیره.....

یات غزل در در نسخه‌ای به فرخی نسبت داده شده است

بر وعده مرا شکیب فرمائی — تا کی کنم ای صنم شکیبائی؟.....

.... وغیره....

و یات غزل...

لطفی اگر کنی به نگاهی چه میشه؟ — خشنود اگر شوم ز نگاهی چه میشه؟

از این تحول باید گذشت. آنچه قابل کشف و کنترل است و آشنا است با آن ما را با سبک و روش

کار او آشنا می‌سازد اشعاری است که در دیوان او به چشم می‌خورد.

باید درون آنان رفت و از کوچه‌های جاده‌ای باغ اندیش این‌ها سیر کرد و از گلستان‌زار

هنرش خوشه‌ها برچید.

نوع اشعار را که ما بطور [illegible] قبل از این نیز گفته است در قالب:

قصیده با تغزلات عاشقانه و دلنشین

و با ترجیعات لطیف با وصف طبیعت

و با غزلیات دلنشین در وصف معشوق

خودنمائی و دنیا را ارائه می‌نماید...

...نه تغزلات و قصائد شاعر

بر اساس اعتراف و زیاده روی نیست اگر بگوئیم فرخی بزرگترین شاعر قصیده سرای عصر خویش

است. تغزلات لطیف و دلنشین وی که زینت بخش اول قصائد او است آنچنان او را

بزرگ جلوه میدهد که بعید نیست اگر او را شبیه سعدی تصور نمائیم

بقول استاد گرانمایه جناب آقای دکتر خطیبی:

« مقدمه تغزل های سبک عراقی در تغزل های فرخی است و فرخی اول کسی باشد که

سبک خراسانی را لطیف کرد و بطرف لطافت سبک عراقی برد

فرخی » اول شاعری است که لغت شعر را لطیف کرد »

در حال درگشت و تفسیری که در باب سبک او بیان خواهد آمد نظر کلی راجع به طرز و

روش و نحوه بیان استاد در تغزل و قصیده و غیره داده خواهد شد

در اینجا بی مورد نیست اگر چند نمونه از تغزلات و قصائد شاعر آورده شود ..

از آنجا که استاد خود از سرچشمه سیراب است از لطیفترین آنان بیتی چند خوانده شد. گوش کنید....

و در مدح امیر ابویعقوب عضدالدوله یوسف بن ناصرالدین

گر چون تو بترکستان ای ترک نگار است ... هر روز بترکستان عید است و بهار است

ور چون تو بچین کرده نقاشان نقشی است ... نقاشش نبد نقش کن و دفتر نگار است

آن تنگ دهان تو زبیجاده نگینی است ... بیجاده لبان تو چو از کفته انار است

از بهر یه بوسه که مرا از تو وظیفه است ... هر روز مرا با تو دگرگونه شمار است

ای ماه رهی آن چهره زیبا که تو داری ... در بزم امیر الا مرا تازه نگار است

یوسف پسر ناصرالدین آنکه مر او را ... برگردن هر آزاد ز منت بار است

. . . .

از شاهکارهای دیگر فرخی است که چابکانه پس از تغزل بمدح ممدوح میپردازد و خواننده بنحوی و بصورت شیوا نقطه گریز را درمیابد...

از این قبیل قصائد زیبا و زیباتر از آن بسیار در دیوان او بچشم میخورد...

یا لبِ شیرینی و لطفی که در لبِ دیگری است...

در مدح خواجه ابوبکر حصیری

دل آن ترک نه از خور سیمین بر اوست
سخن او نه ز حسن لب چون شکر اوست

با لب شیرین با همه سخنان گرچه تلخ
سخن تلخ نه از او که نه از خور اوست

نه با او که نه کار و نه گویم که سخن
علم بسیار مرا جان و جهان در بر اوست.

خواجه سید بوبکر حصیری که خدای
هر چه داده است بدو در خور او در خور اوست ....

و یا لطافت رای دیگری ....

ای دل رهی ترا بشارت باد
که ترا غم دوست خواهی داد

تو همه شادمانه و بجهان
شکر باد آنکه تو همه دلی شاد

تا نگویی که مهر را نفرت است
که کسی دل به دوست نفرستاد

دوست از غم ترا رهی طلبید
رو بر دوست هر چه باد باد.

خاصه بر تو که تو فزون ز عدد
آفرین های خواجه داری یاد......

یا طلب لذتی را در این قصیده نهفته است.

در مدح خواجه حصیری

ای پسر گر دل ما کرد همی خواهی شاد
نقل با باده بنه، باده بدین نقل بده

از پی باده مرا بوسه همی باید داد
دیرگاهیست که این رسم نهادند بهاد ....

در تهنیت جشن سده و مدح وزیر چه زیبا گفته :

گر نه آیین جهان از سر دیگر شود
چون شب تاری چه از روز روشن‌تر شود

روشنایی آسمان را باشد و امشب همی
روشنی بر آسمان از خاک تیره برشود

روشنی در آسمان زین آتش جشن سده است
از سرای خواجه با گردون همی همسر شود

گاه گوهر پاش گردد گاه گوهرگون شود
گاه گوهر بار گردد گاه گوهر خر شود

گه بسان چشم نیلوفر زبانه برزند
گاه دودش گرد او چون برگ نیلوفر شود ....

و یا غرور و تعصب ملی دهقانی را در این قصیده دیده میشه ....

در ذکر سفر سومنات و فتح آن

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر — سخن نو آر که نو را حلاوتیست دگر

فسانه کهن و کارنامه به دروغ — بکار ناید، رو در دروغ رنج مبر

حدیث آنکه سکندر کجا رسید و چه کرد — ز بس شنیدن گشته است خلق را از بر

اگر حدیث خوشیت دلپذیر خواهی کرد — حدیث شاه جهان پیش گیر و زین مگذر.....

گاهی از ابتدا بی غزل بمداحی میپرداخته:

ای ز جنگ آمده و روی نهاده بشکار — تیغ تیز تو همی بیزند دد ازکار!

و یا شور و التهابی که در رثاء محمود "پیدا" است.

شهر غزنین نه همانست که من دیدم پار — چه فتاده است که امسال دگرگون شده کار؟

خانه‌ها بینم پر نوحه و پر بانگ و خروش — نوحه و بانگ و خروشی که کند روح فگار.

خیز شاها! که امیران بسلام آمده‌اند — بارشان ده که رسیدست ز هرجا که بار.....

لطفی که در این بیت در وصف لاغری معشوق گفته قابل تحسین است....

دل من لاغرکی دارد شاخه کردار — لاغرم، می چکنم گر نبود فربه یار؟

لاغران جمله ظریفند و ظریفست کسی — که چو من دارم، لاغرکان دارد کار.....

گاهی تیز میل به تجدید مطلع بر خاطرش عرسینه زد

رمضان رفت و رهی دور گرفت اندر بر — خنک آنکو رمضان را بسزا برد بسر

ای دریغا دل من کان صنم سیمین بر — دل من بردو مرا از دل او نیست خبر

به‌این قصائد لطیف و دلنشین است بخصوص غزلیات دلچسب آن قابل توصیف نیست

شبی گذاشته ام دوش خوش بروی نگار — خوشا شبا که مرا دوش بود با رخ یار

شبی که اول آن شب سماع بد و نشاط — میانه مستی و آخر امید بوس و کنار

چو شب دو بهره گذشت از گره مست شدم — یکی ز باده و دیگر ز عشق باده گسار

چو مست گشتم لختی چو چشم می غنود — ز خواب کرد مرا ماهروی من بیدار

بزاری نرم بمن گفت روز روشن شد — اگر نجنبی ترسم که بد زند گه بار

براستی این گریز بسیار چابکانه و لطیف است...

...به اعجاب و تحسین وا میدارد وقتی می بینم استاد به این لطافت و ظرافت سخن میگوید: (نهم در مدح مسعود)

...رگس همی رخ از خواب گران دارد سر | دوش می داده است از اول شب تا سحر

...غ بچشم او را ده بار نمودم که مخسب | او همی گفت ببر تا ببر آئی دو ببر

...شب ببر برد به می دادن و بنشست و بخفت | دل غم خفت در نشست و بخفت آن دلبر

او بمی دادن جا دو دست به دل بردن چیر | چیزها داد و گردن کشی باب اذر

بر لب خدمت از آن گاه بیا و خفته شود | خدمت درگه سلطان جهان را درخور

گریز

گاهی از دل خود و سرو همسران خویش مینالد البته در لباس مدح میمندی

ای دل ز تو بیزارم از خصم نه بیزار | کز خصم نیازارم و از تو بیازار

هر روز مرا از تو دگرگونه بلاییست | غم داده مرا از تو به سالی گرفتار.

چیره دستی و بلند اندیشی او در وصف داغگاه مزدار صبح سرش آمده است

تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار | پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

- -

این قصیده شیوا که پایان پر لطف و طراوتش است در قلم سرور تقابل خویش بسکون وا میدارد.

در مدح عضدالدوله امیر یوسف برادر محمود»

یار آمد آن شب که مان چشمه خوبان طراز — لعل لب داشت تر اتا بله با گلبک نماز

... داد او پرده بلیس حجره دی بر بن ما — باز کرده در شادی و در حجره فراز

... نصیحت بر او با بر منی بستی عهد — که نه بوسه لب منی با لب گفتی راز

او هوای دل من جسته ور نه صحبت او — من نوازنده او گشته و لو رود نواز

همچنین عهد شادی صد دلبر باز آر — با شبان چگل و غالیه زلفان طراز

تو نصیحه راه بنشسته با این ملوک

....

الی آخر...

و مانند رضایتی که در این قصیده دیگر است:

در مدح سلطان مسعود بن سلطان محمود

آشتی کردم با دوست پس از جنگ دراز — هم بدان شرط که با من نکند دیگر ناز

آنکه کرد بیت پشیمان شد و عذر بخواست ... عذر بپذیرفتم و دل در کف او دادم باز

گر ببردم به مراد دل او دی دو سه بیت ... به مراد دل او باشم امروز و فراز

گفته ای جان جهان خدمت تو بوسه گرفت ... چه شوی رنجه به خشم دادن بالای دراز

تو زمین بوسه مده خدمت بیگانه مکن ... مر ترا نیست چو من خدمت بیگانه نیاز

- - - - - - - - - -

دل ببین بیت تو داده است خداوند بتو ... ای همه نعمت سلطان جهان و همه ناز

گریز

و یا شور و تأثری که در این شعر داده میشه:

دل غم همی داد گویی گوائی ... که باشد مرا روزی از تو جدائی

جدائی گمان برده بودم ولیکن ... نه چندان که یکسو نهی آشنائی.

- - - - - - - - - - - -

پس از این قصیده شیرین دلکش سراغ نمونه‌های دیگری از اشعار رابعه برویم ....

بخش هشتم

...ت، غزلیات، رباعیات، قطعات

...ش شاهکارهای دیگر استاد که بعد از قصاید او قابل ذکر است ترجیعات او است.

...جانب اگر ادعا نمائیم که قدیمترین شاعری و یا اولین کسی که صاحب ترجیعات است

...ی» است زیرا پیش از او با آنکه شعرای نیرومندی مثل رودکی و دقیقی و عنصری (معاصرش) وجود داشته

...یک ترجیع بند نساخته اند

...شعیات و توصیفات و لطافتی که در ترجیعات او دیده میشود مولود طبع سرکش او است

در این قبیل اشعار خویش طبیعت و زیبائیهای آنرا بنحو احسن توصیف و تشریح نموده است.

...بنظر نگارنده بهترین آنها ترجیع بندی است که در وصف:

...امیر ابو یعقوب یوسف ابن ناصرالدین...

...است که برای نمونه چند بند آنرا جدا نموده و مینویسیم:

ز باغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید — کلید باغ ما را ده که فردامان بکار آید

کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید — تو لختی صبر کن چندانکه قمری بر چنار آید

چو اندر باغ تو بلبل بدیدار بهار آید — ترا مهمان ناخوانده بروزی صد هزار آید

کنون گر گلبنی را پنج شش گل در شمار آید — چنان دانی که هر کس را همی زو بوی یار آید

بهار امسال پنداری همی خوشتر ز پار آید — ازین خوشتر شود فردا که خسرو از شکار آید

بدین شایستگی جشنی، بدین بایستگی روزی

ملک را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی

زمین از خرمی گویی گشاده آسمانستی — گشاده آسمان گویی شکفته بوستانستی

بصحرا لاله پنداری ز دیبا ده دهانستی — درخت سبز را گویی هزار آوا زبانستی

بشب در باغ گویی گل چراغ باغبانستی — ستاک نسترن گویی بت لاغر میانستی

درخت سیب را گویی ز دیبا طیلسانستی — جهان گویی همه پر روشنی و پر پرنیانستی

هرگز دل نه اه زد بیت آن ماه مهربانی   بودستم شادی برگی چون ارغوانی

این شاتیلی جشنی روین بالتیلی روزی

ملک رادجهان هر روز جشنی ماد نوروزی

چه کردی آن سنگدل با تو لیتیمی صبر چون کردی؟   چرا که بیمار خود را چنین خوار و زبون کردی؟

چنین خود را هر کره با لب چو لیون کردی؟   دو بهار از خولیی به راحتی یک بهار چون ادا

- -

بد پشم

- -

می از جام بگلو ای یه تا قوت روان گشتم   درخت ارغوان تا شاخه داد چون ارغوان گشتم

اگر زین بیش تن بودم کنون با مرده جان گشتم   من شادی که نه شادی به شادی را زبان گشتم

گر از این بیش دادستی بلم من تا جهان گشتم   نیم زانس یه رو بودا دگر گشتم جوان گشتم

ز خوش زنگی چو گل گشتم ز خوش بو لاله گان گشتم   زمین را و برف دل نجم از نهان گشتم

بهار آمد بیرون آریم بر از دل با ماه گان گشتم   دو از نهار آلطرف گشتم طرب را رو ارکان گشتم

این شاتیلی جشنی دین ما گتی روزی

بند دهم

فلک یوسف کنون در کاخ خود چون رود زن خواهد   ز یلدا زاد خوبان را بنزد خویشتن خواند.

سمیعی ده کران خواهد بنیت سیمی دشمن خواهد   شهی خواند که او را باغ شاخ شیران خواند ....

دمی با گیتی جشنی دمی با تیغ روزی

ملک از جهان هر روز جشنی که دل‌فروزی

ادیب گر دیم زیرا که او دلها به دارد   بنزد خویشتن بر بهتر از ما پایه دارد

نه جانی را که پله دارد نه کاهی را که پیه دارد   ز عوش بهره فرتر برله او افزون لنه دارد

بند ۱۶

خراز ملک شاهان که پیشینه بنام تو   بر آسمان بر فلک حلقی زمین و تشاکر

بمی ترسند جباران عالم از حسام تو   ستاره از فلک بر شوشت هر تندی سهوا کر

تا جایی که در آخرین بند ترجیع بند که ۲۴ بیت چهار بیت آتش زبان به عاشقی گشاید

آنچنان که در مقصد اندیشه اوست :

سپه را پشتبان بادی جهان را پادشا بادی   جهان را پادشه بادی طرب را آشنا بادی

امیر کاردان بادی شه فرمان روا بادی   عجم را رستم بادی عرب را آلعلی بادی

- - - - - - - - - - - - - - - - - -

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی

ملک را در جهان هر روز جشنی باد و نوروزی

ترجیع بند های دیگرش بسیار لطیف در وصف طبیعت و می و معشوق و مدح است

چنانکه در این ترجیع بند پیداست :

در وصف امیر ابواحمد محمد بن محمود

همی تا نقش گل باشد همی خرم روزگار آید   جهان از سر جوان گردد بهار غمگسار آید

بهار غمگسار آید همی هر کس را بکار آید   بهاری کاندرو هر روزی را خواستار آید

- - - - - - - - - - - - - - - - - -

از این فرخنده فروردین و خرم جشن نوروزی

نصیب خسرو عادل سعادت باد و پیروزی

اینها نمونه های ترجیعات مشهور او است – تا اندازه ای سبک او را در این قبیل شعر روشن میسازد

۱) غزلیات استاد.

ستاره درخشان آسمان شعر قرن پنجم، «فرخی سیستانی» علاوه بر قصیده و ترجیع‌بند غزل و قطعه رباعی نیز
...خته و پرداخته است. اما آنچه او را از بزرگ سخنوران شعرا ساخت قصاید او است که گاه‌گاه به غزل و قطعه نیز
...فنن کرده است. با این که در غزلیات استاد چندان زیبا نیست و گاهی در فرهنگها نام او غزلیات
...شهرت بسزایی ... نیست چند غزل نیز از استاد در این رساله آورده شد.

بحق آنکه مرا بیکسی بجای تو نیست — جفا مکن که مرا طاقت جفای تو نیست

جفا چه باید کردن بحق آنکه درش او — ز دلان شیرین شیرین‌تر از هوای تو نیست

بجان تو و بمهر تو و بصحبت تو — که دیده برکنم ار دیده در رضای تو نیست

- - - - - - - - - - - - -

...لی دیگر

باز یارب چه شوم از هجران دوست — باز چون گم گشته‌ام از جان دوست

تا همه جانم لب و دندان خویش — زآرزوی آن لب و دندان دوست

دیدگانم ابر دُرافشان شکرهاست — زآرزوی لفظ دُرافشان دوست

می‌خندم به خیال روی یار — می‌خندم به لب و دندان دوست

می‌گریم با دوست پیمان کرده‌ام — بکشم تا جان به پای دوست

می‌چینم یار گوید چون نه؟ — زآن خود دانم، ندانم زآن دوست

و با یکی غزل شیوای دیگر

سر زلف تو به شکست دلشکنان ماند — رخ روشن تو ای دوست به آفتاب ماند

همه شب ز غم نخسبد دلم عاشق — هم از آنکه در بیداری به خواب ماند

ز فراق روی و موی تو ز دیده خون چکانم — عجب است سرشک خونم به روش آب ماند

تو به آفتاب مانی و ز عشق روی خوبت — رخ عاشق تو ای دوست به ماهتاب ماند

و با یکی دیگری ...

دهم دل به تب تو دهم — گر تو دل دهم ز تو زخم

با موسیقی پرشوری در این غزل شیوا شنیده

ای عاشقان گیتی، یاری کنید، یاری — کان سنگدل دلم را خواری کند، خواری

...ی از رباعیات و قطعات او

از انواع مختلف اشعار ایرج قطعات لطیف وی است

اگرچه تعداد این قطعات بسیار نیست اما همین اندک هم در حد خود نمایشگر ذوق او در قالب قطعه است که چند نمونه از آن در اینجا ذکر میشود که خالی از ظرافت نیست

خواستم از لعل وی دو بوسه و گفتم — تربیتی کن به آب لطف خسی را

گفت یکی بس بود که گر دو ستانی — غره شوی آزموده ام بسی را

عمر دوباره است بوسهٔ من و هرگز — عمر دوباره نداده اند کسی را

قطعه‌ای دیگر

هندوی چه که ترا باشد و زان تو بود — بهتر از ترکی که آن تو نباشد صد بار

هندوان شوخ و شیرین‌نمک و خوش باشند — نیز ترکی چه شغلی باشد که بگویی و نبار

تا ترا ترکی سه بوسه دزد داده دهد — هندوی را شتران برد و بپرد از خشکار

زلف هندو را بندی که و تاب دولت — جعد هندو را تا بی که و پیچ هزار.

نمونه ای از رباعیات

نمیدانم چرا شاعر با آنکه شهرت خویش را از آن و اعتقاد داشته است در قالب های مختلف شعری طبع آزمائی نموده است

شاید میخواسته یقین حاصل کند که سخن در هر قالب و به هر صورت که باشد در دست او حکم هیولای مومی را دارد که به هر صورت که او بخواهد جلوه گری مینماید حال رباعیاتش را بشنویم.

گویند که معشوق تو زشت است و سیاه   گر زشت و سیاه است مرا نیست گناه

من عاشقم و دلم بر او گشته تباه   عاشق نبود ز عیب معشوق آگاه

گفتم رخ تو بهار خندان منست   گفت آری تو نیز باغ و گلستان منست

گفتم لب شکرین تو آن منست   گفت از تو دریغ نیست گر جان منست

یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ   یا او سر ما به دار سازد آونگ

القصه درین زمانه پر نیرنگ   یک کشته بنام به ز صد کشته به ننگ

کسی چه میداند شاید همین ها موجب شده که خیام نیز افکار فیلسوفانه خویش را در قالب رباعی بریزد.

بخش نهم

فرخی و شعرای معاصرش

ستاره وجود این شاعر فصیح سرآمد را آسمان ادب قرن چهار و پنجم می درخشید فرخی شاعر دربار

محمود غزنوی و پسرش مسعود بود

لمعیت شاعری درمیان صدها شاعر که در دربار محمود بزرگترین شاه غزنوی گرد آمده بودند

مقامی ارجمند کسب نماید

از آنهم شعرای قوی و بزرگ چون: فردوسی طوسی، عسجدی مروزی، عنصری بلخی، زینبی علوی،

منوچهری دامغانی، غضایری رازی

و سایرین که حجابان بر چهار صد تن بود و نمیدانم چرا درمیان آنان عنصری مقام

ملک الشعرائی را احراز نموده است

چنین بنظر است بسیار بگویم که مقام هنری و شعری استاد فرخی بسا برتر و افضل تر از

عنصری ملک الشعراء دربار محمود است. با اینهمه فرخی محبوب شعرای معاصرش بوده است.

ما حاشیه. لبیبی پس از مرگ او سروده

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد — پیری بماند دیر و جوانی برفت زود

شک نیست در فرخی با قریحهٔ سرشاری که داشت محبوب همه حتی سلطان بوده گرچه چندی

بخاطر ایاز ایماق بین او و سلطان شکرآب شده و مدتی از دربار مطرود گردیده و باز مقتدای شعرای

دربار بلکه معاصرینش از شعرا او را با نظر تحسین و اعجاب می‌نگریستند

چنانکه پس از او سبک و روش خاص او در شعر مورد تقلید شعرای بعد از او قرار گرفت

چنانکه شرح آن خواهد آمد.

بخش دهم

...ث کلّی در باب سبک فرّخی

وقتی سخن از سبک به‌میان بیاید نمیدانم چرا به تأمل چهار سبک :

خراسانی ، عراقی . هندی و سبک عهد بازگشت اند ..

از خاطرها میگذرد . شاید این صحیح باشد در اشعار شعرای ما با قالب های عروضی که در اوزان

مختلف ساخته شده خارج از این چهار سبک نباشد .

اما بنظر من و یا شاید بنظر بسیاری از مردم اینطور نباشد .

آیا مفهوم اصلی سبک چیست ؟ و چگونه دیگران آنرا توجیه میکنند .

قطعاً شاید نظر مخالف بشنید که سبک عبارتست از شیوه و روش خاصی که هر کس

اعم از شاعر و نویسنده و نقاش و موسیقیدان و مُجسّمه ساز و غیره .... در کار و هنر خویش دارند

شاید اگر بگویم به تعداد شعرا سبک وجود داشت اغراق نباشد چه بعضی نیز به این نکته

بیان دارند و معتقدند که هر شاعر و یا اصولاً هر هنرمند مکتب ادبی خاص مخصوص خویش دارد

و با همه شباهت به هم باز این کمانیت با یکدیگر اختلاف دارند

به طور کلی قدم پیش گذاریم و به بوته گل سرخی را در نظر بیاوریم با آنکه همه گلهای این بوته از یک

اصل و ریشه اند ولی باز هریک از جهت رنگ و بو و حتی شکل ظاهری با آنکه در کنار هم حتی در یک

شاخ روییده است از دیگری متمایز است.

دو دیوان از دو شاعر هم عصر را می گشاییم.

فرخی و منوچهری دو شاعر متعلق به یک زمان هستند دیوان این دو شاعر هنرمند را ورق می زنیم

هر دو پیرو سبک خراسانی اند. اما با مطالعه چند قصیده از این دو تمایزی را در این دو دیوان

مشهود است به آسانی می توان تشخیص داد. و از این رو برای هر شاعر سبک و روشی جداگانه می توان

بدست آورد. بنابراین می توان سبک را منحصر به

هر شاعر شیوه و سبک و روش خاص خویش دارد ولو اینکه شعرای عصر و یک زمان باشند

با روش خود فرخی» با مطالعاتی که در دیوان اشعارش کردیم به آسانی نمودار شد که نحوه بیان او

...رف سبک ترکیب اوست و او را از نظر در شاعر دیگر باید باز بشناساند

...ود که سرایندهٔ شیرین زبان و فصیح بیان است غزلهایش شیرین و پرحلاوت است و گویای سبک متین

...ستوار وی است

...آنکه پیش از او شعرائی چون رودکی و دقیقی وغیره ... راه را برای او هموار کرده و از رهبری

...ه ادبیات بسیار نشان داده اند اما مع هذا با همه اینها باید فرخی را شاعری دارای

...سبک ممتاز و مخصوص بخود دارد طبعش لطیف و سرشار از فصاحت است.

...لامش منسجم و مرتب و اشعارش مطبوع و دلنشین است

...روح نشاط و لذت و تمتع از زندگی در اشعار دلچسبش جلوه گری میکند

...روش او در سخن تعقید و تکلف نیست و هرگز در اشعار خویش به تخیلات غریب و نامفهوم

...نیست . رقت و جزالتی وصف ناشدنی در مدحهای او بارز و آشکار است

...آنکه شاعری مداح است اما در آغاز مدایح خویش با غزلهای دلکش خویش آنچنان

روح را تسخیر می‌کند و جاذبه‌ای جلالی می‌بخشد که گاهگاه مرا به اعجاب وامیدارد گاهی دوچار تردید

می‌شوم که چگونه ممکن است شاعری آنهم متعلق به قرن پنجم اینگونه فصیح و دلنشین نغمه سراید

افکار فلسفی و نکته‌های اخلاقی که در اشعار شعرای سبک عراقی فراوان دیده میشود

در دیوان این استاد قصیده سرا کمتر تجسم میخورد.

در فن غزل از پیشروان شعرای سبک خراسانی است

سعی او در مدیحه‌ها بر اینست که بسیار ساده و بی‌تکلف سخن بگوید از آوردن کلمات

لغات پرطمطراق و نامأنوس تا آنجا که مقدور بوده احتراز جسته است.

دیوانش خالی از حشو و تصنعات بی‌لطف است

یک متانت و سادگی و آزادی در خلال گلزار شعرش بچشم میخورد و از آنجا که برخی

تکلف داشته است چنانکه خود مدعی است:

همه خوبی و نیکوئی به او داد خدای — وین رهی را دستگیر و خنیاگر او گشت

تا فرود آیم و بنشینیم در برابر خُنب   همچنان دست قدح گیرم تا روز دگر

شیشه رودم خواهد سر او همچو نی   سوخته پیش او بربطی بر کنار

گاه گفتی بیا و رود بزن   گاه گفتی بیا و شعر بخوان

چو بزم آرای گفتی بیا و رود بزن   چو خشن بودی گفتی بیا و شعر بخوان

گاه بی زخمه ابر راه تو بر الف زنی   تا کسی نشنودی بانگ برد از خرگاه

ضعیفش لطیف تر است.

این شاعری با طبعی روان و تسلط از لطافت روحی با موسیقی و نغمات شورانگیز آن نیز آشنا باشد پیداست شعر و موسیقی در درون او چه سهمه و هیاهویی بر پا میکرد.

پیداست در شعر و موسیقی هر دو گرچه زاده یک مادر اند ولی دو طفل دست به دست هم داده و در تربیت یکدیگر شعله ای مشتعل نموده سر شراره های آن بصورت نغمه های جاودانی بصورت ابیاتی نگاشته شد تا آنجا که شعرای معاصرش او را ملقب به استادی ملقب ساختند برخی دیگر حکیم خواندندش. در غزل استاد است و غزلهایش او را شاید در ادبیات ایران

نظر نباشد مدایح او را مدح معنی میدانند چه اشعارش دور از هرگونه عیب و نقص است.

رشید وطواط شاعر مشهور در حدائق السحر آنچنان که سخن سهل و ممتنع را در عرب خاص

ابو فراس میداند در عجم خاص «فرخی» دانسته است

در این باب گوید:

عاجز شود ز وصف خطت دل «فرخی» — خارج شود ز نعت لبت طبع عنصری

پیداست که فرخی در تجسم صحنه ها و میدانهای جنگ و شکارگاهها و غیره آنچنان استاد

و قوی بوده که هیچ شاعر دیگری را نمیتوان نام برد که در تخیل و توهم بپایه او برسد.

اما قصیده سرایان که وجودشان زینت بخش قرنهای ششم و هفتم و هشتم ... غیره است

سبک ساده او را در مدح بخصوص قصیده پیروی و تقلید کرده اند. اما هرگز بپایه او در تغزل

نرسیده اند. او در طریقه مدح و تغزل بی رقیب است و شاید پیروان او را استاد شعرای

دربار محمود بزرگترین خداوندان خاندان غزنوی دانسته باین اثبات که مقدمه

غزل است. سبک عراقی نیز بقول جنابعالی در تغزل فرخی است.

فرخی نخستین شاعری است که سبک خراسانی را لباس لطافت پوشانید و شعر را آماده

پذیرش معانی لطیف و عرفانی نمود.

هنر دیگر فرخی علاوه بر تغزل که زینت بخش آغاز مدایح او است صنعت گریز او است

چه از تغزل و وصف معشوق و حتی آنچنان ماهرانه به مدح ممدوح میرود که با سادگی نمیتوان

موضع گریز را نشان داد چه خواننده حس نمیکند چگونه و در کجا وارد مدح گردیده است.

و جدائی تغزل از مدح و مدح از تتمه و دعا در تمام قصاید او مشکل بنظر میرسد.

اما هنر دیگری که میتوان بر استادیش نسبت داد هنر حسن تخلص است و در ادوار بعد

از شعرا الذی روش و سبک مخصوص او تقلید کرده اند.

بقول شما جنابعالی اگر بگوییم که فرخی در سبک خراسانی همان ارزش را دارد که سعدی در

سبک عراقی بیراه نیست که این دو شاعر هر یک در سبک خویش دارای صنعت سهل و

تتبع او.

بدین دلیل که مضامین طبیعی و ساده و روان را بهتر برمی‌گزیند و با کلماتی روان و ساده بیان می‌نماید با توجه به اینکه سهولت و روانی الفاظ موجب سستی و بی‌مایگی شعر نگردد. و بالعکس به قدرت لفظ و تناسب کلمات آن مفهوم را پوشیده و غامض جلوه دهد. و از لطافت و فصاحت آن نکاهد [24]

شاهد مثال:

ترک مه روی من از خواب گران دارد سر — دوش می داده است از اول شب تا سحر

من بچشم او را ده بار بخودم نخسب — او همی گفت صبر تا برم لختی دور بسر....

حیله سازد که همی افزون دهد لذت خویش — ور نه او خورد دوش با یاران دگر

گیتی آنکو دهد دل بچنین خدنگ دست — گیتی آنکو نکشد بار چنین خدنگر

- - - - - - - - — - - - - - - -

- - - - - - - - — - - - - - - - -

فرخی علاوه بر شاعری با عروض و نقد شعر نیز آشنائی داشته است ولی کتاب بنام ترجمان البلاغه

نوشته است.

اما در مدایح روش او بیان زیبائیهای طبیعت که در بیان احساسات درونی خویش لفظ و معنا را همجا

در نظر داشت.

تشبیهات لطیف و دور از تعقید و تکلف او که در بیان حالات مختلف طبیعت است لطف

و شوری به اشعار او بیده.

البته ما گاهی در مدح آنچنان ممدوح را به آسمان میبرد که بی اختیار انسان از اینگونه شعر

(آنه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب غزل ارسلان زند)

می آوازد. چنانکه گاهی کف ممدوح را به دریا شاده بیشتر زد و زمانی دیگر از اختران

جهت ممدوح خویش باج و خراج می طلبد

همی ترسند جباران عالم از حسام تو ستاره از فلک رشوت فرستند زی حسام تو

دریا دیدبان رشادت سمروح نگاه میکند؛ چون روز خنگ شمشیر برکش تیغ کژترین راه کم میکنند».

آیا هدف شاعر از گفتن اینهمه توصیف و تمجید چیست؟

کسی چه میداند شاید بوسیله میخواسته است بیشتر از خوان نعمت و دریای بخشش آنان برخوردار گردد و یا اینکه میخواسته است آنان را به تحصیل صفاتی مانند آن برده و از تشویق و ترغیب نماید. کدام یک از این دو نظر مورد قبول است؟ نمیدانیم زیرا این خود او است که باید این مشکل را حل نماید.

نمونه های نغز دیگر پرشور اسلامی ما را در وصف طبیعت و حس و عشق ساخته شده است در بخش های قبل آورده شده است و قدرت او را در بیان تشبیهات و استعارات نشان میدهد.

چنانکه در این قصیده:

برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا   چو رای عاشقان گردان، چو طبع بیدلان شیدا

فرخی با مهارت وصف ناپذیری توده های ابر در هم را گاه به گردباد و گله به سیلاب ناشی و گاه

و گاه به صبح تلون دلباختگان تشبیه می‌نماید.

با همه اینها اشعار استاد عالیقدر ما از تشبیهات و توصیفات خیالی و حتی استعاره و کنایه به طبیعت

دامنه خیالات و پهنه قدرت اوهام او آنچنان وسیع است که ما با مطالعه تراوشات اندیشه او

یعنی دیوانش ما را دچار حیرت میسازد

گاه شب را به زنگی و سپیده صبح را به دندان او تشبیه می‌نماید. گرچه این گونه تشبیهات در آثار شعرای

ما فراوان یافت میشود اما باریک اندیشی و فراخ اندیشی فرخی او را اگرچه با ما بیگانه باشد

آشنا ساخته بطوریکه میتوانم بصراحت بگویم که اگر شعری از فرخی خوانده شود اگر صدبار دیوان

او را خوانده باشیم و چه نباشیم آشنائی که با شیوه و سبک درونی سخنش داشته باشیم میتوانیم به سادگی

تشخیص دهیم و بگوئیم که این قصیده از فرخی است

چرا که رنگ آمیزیهای بجا و آرامی که او در اشعار خویش طراحی نموده شکفتگی و لطافت طبیعت را

در چشم خواننده و در جان سست شده بشر جلوه میدهد. و انگیزه های درونی زندگی را نمایا-

در قالب غزلیات شیوای او بهتر تجلی میکند.

با چنین نهاد و سرشتی بعید نیست اگر گنجینه ادبی او را لبریز از احساسات و عواطف شورانگیز ببینیم.

از طرف دیگر شوخ طبعی و گستاخی وی در مقابل ممدوحان نیز لطف خاصی به اشعار او داده است

با همه اینها بطور کلی میتوانیم بگوییم که:

فرخی از استادان مسلم برای قرن پنجم است و در تغزل بی نظیر و دلفریب است

سبک وی بعد از او مورد تقلید و استقبال شعرای بعد از او قرار گرفته است.

در مدح حسن تخلص داشته و بعد از تغزل در گریز به مدح ممدوح بی نظیر بوده است.

اولین کسی است که ترجیع بند ساخته است و بعدها مرجع تقلید شعرای بعد از خویش قرار گرفته است.

سادگی بیان و لطافت پیرایه و حلیه اشعار او نزد سخندانان و سخن سنجان است
و با براستی شاعری صاحب سبک است و روش او در خور تقلید و تعلیم.

با بیان ناقص و کوتاهی که داشته‌ام و با تحقیق موجز و مختصری که در این باب نموده‌ام شاید

در قضاوت خویش بسا به خطا رفته باشم

و بسا در این راه به مبالغه کرده باشم شاید استاد تنها با اشعار لطیف خویش روح مرا تسخیر

کرده باشد

زیرا آنکه خود را در مقابل کوهی عظیم می یابد یا در کنار دریای بیکران می بیند بی اختیار و بی

آنکه خود بخواهد زبان به تحسین می گشاید

به هر حال با این بحث ناقص شاید تا اندازه‌ای سبک استاد و شیوه بیان او

بر ما آشکار شده باشد و اگر قضاوتی نابجا کرده‌ام و یا راه اغراق و مبالغه

پیموده‌ام از این جهت پوزش می طلبم

نکته‌ای که بر ما پوشیده مانده است اینست که آیا این سبک مورد تقلید قرار گرفته

است؟ و آیا شعرای بعد از وی به استقبال استاد رفته‌اند؟ یا نه این موضوع را در بحثی دیگر

باید جستجو نمود.

بخش یازدهم.

تأثیر فرخی در ادبیات و شعرای بعد از او

بلاشبهه اثر مولود مؤثر است آنچنان که معلول مولود علت.

آیا ممکن است با تغییری که در باب شعر و شیوه بیان و سبک سخنش بمیان آمد وجود او را در ادبیات

بعد از او بلا اثر بدانیم

مگر نه آنکه او را شاعری صاحب سبک میدانیم و مگر نه آنکه به قدرت و تسلط او بر لفظ و معنا

ایمان داریم؟ پس قطعاً باید بپذیریم که تأثیر حتمی است.

چنانکه شعرای بعد از او نیز از او تقلید نموده اند و او را در ردیف شعرای مقتدر قرار داده اند

چنانکه رشید وطواط در حدائق السحر قدرت وهم او را می ستاید.

شاعرانی که بعد از فرخی شهرت یافته و نام آنها در صفحات تاریخ نوشته شده

امیر معزی، مسعود سعد و لامعی جرجانی وغیره... هستند که اکثر تابع سبک فرخی و یا

مخلوطی از سبک فرخی و منوچهری بوده اند

قطران که در خراسان مقام شامخی کسب کرده به شعر او را بهتر از اشعار فرخی میدانستند.

چنانکه از شعر حکیم ولوالجی که معاصر سلجوقیه است برمی‌آید.

لقبم روحی است و چون روحم شعر پرداختهٔ ابدانم

مقطع و مطلع مقصدهٔ را سوم فرخی و قطرانم

و یا ادیب صابر که طبع فرخی را برتر از خویش می‌بیند و داد را بستاید.

گر نیستم بطبع دقیقی و فرخی هستم کنون مقدمهٔ کاروان خویش

دیگر از شعرائی که سبک قدیم یعنی سبک دورهٔ اول غزنوی را که فرخی در رأس آنها قرار دارد دنبال کرده‌اند علاوه بر مسعود سعد: امیر معزی نیشابوری است

انوری شاعر غزلسرا دربارهٔ این شاعر گوید.

کسی دانم از اکابر گردنکشان نظم کورا صریح خون دو دیوان بگردن است.

که قطعاً منظور انوری از دو دیوان «دیوان فرخی و عنصری» است.

زیرا که غزلیات معزی کاملاً شبیه غزلیات فرخی است ولی بعید نیست اگر انوری خون دو دیوان

در اینجا بر دوش نغزی رکینه است.

با این حال واضح است که نغزی نیز پیرو سبک فرخی بوده است و تحت تأثیر اشعار او قرار گرفته است

چه بسیار از شعرایی که با همه قدرت و تسلط خویش بر ادب پارسی باز تحت تأثیر و نفوذ

شعرایی نظیر فرخی و عنصری قرار گرفته اند.

چنانکه خاقانی با همه قدرتش تحت تأثیر عنصری بوده است.

اگر بخواهیم یک یک شعرایی را که از سبک استاد قرن پنجم «فرخی» پیروی کرده اند

نام ببریم گفتار و کیفیت ما دراز میکشد

برای شاهد مثال یکی چند تن که نام برده شد از کار کلفت نمیکند بحث در اینجا

حائز سهم است:

که فرخی شاعری صاحب سبک است و چه بسا شعرای گرانمایه ای را با گفتار دلنشین و

اشعار دلچسبش تحت تأثیر نگه داشته و به دنبال خویش کشانیده است.

بخش دوازدهم

نظر انتقادی نگارنده درباب شاعر

بی‌شک جای کمال شگفتی است برای شما که می‌بینید منتقدی بی‌سواد که قصد انتقاد می‌کند و قصد دارد با همه کوشش که درباب بزرگ جلوه دادن او بنده دل داشته است با تحقیق پر نقص در حد خویش بر استادی عالیقدر چون فرخی خرده بگیرد.

شاید هم در نظر شما بهتر و کمتر از آن باشم که درباب اشعار استادی خود را صاحب نظر دانم.

بی‌شبهه نگارنده این سطور نیز به پایه معلومات ناچیز خویش نمی‌نازد و به نا استواری آن اذعان دارد بی‌راه هنوز راهی بس دور و ناپیدا در پیش دارد که تا پایان آن سالها رنج و ریاضت در پی دارد. تا شاید خود را در آن پایه ببیند که درباره اشعار شعرای بزرگ و صاحب سبکی چون فرخی اظهار نظر نماید.

ولی از آنجا که روحی تشنه هنر دارم و روحم در سایه آرام شعر مردان دارد و طبع خویش

دانستم که اول از خویش بپرسم که آیا این اثر با همه لطف و محاسنی که دارد عاری از

عیب و نقص است؟

برای جواب به این سؤال بارها دیوان شاعر را با دقت زیر و رو کرده ام گاهی حس کرده ام

که بعضی از قسمت های آن علاوه بر آنکه برایم لذت بخش نیست، گردی از خستگی و ملال

بر روحم می پاشد

در این باب کوشا تر و جدی تر شده ام چه میخواستم مشکل خویش را بگشایم و گره ملال را بیابم.

باز قصیده ای را از نو آغاز میکردم.

یارا گذشت کمان شمه خوبان طراز … طرب در داشت برا تا بله با نگ ساز …

در مطلع تا پایان غزل آنچنان مست و بیخود میشدم که بی اختیار آرزو میکردم جای شاعر

میبودم. اما به هنگام حالت خستگی و غبار که در اثر گزارش شاعر عمداً بر روح خویش

احساس میکردم. بر آن آرزو داشتم بجای شاعر میبودم تا با داشتن آن انگیزه ها و

نهم هیجانات و التهابات و آنچه تسلط بر معانی و مفاهیم لفظ در عرض آنچه لحنها مدحی در ازدحمت

رودکی گران‌بار خویش همراه ساخته است نغمه‌های دیگری را امروز در سینه نهفته است و به قدر خلق آن را ادا

سرودم.

میدانم قطعاً استاد فرخی گفتار را جبار کیم اما اینهمه اشعار لطیف هرگز مولود اجبار نیست

پادشاه روزگار شاعر عصر مداحی و توصیف و تمجید کرده است. در شاعر اینهمه در این باب. داد سخن داده است

بعید نیست که هر کس دیگری را هم بجای او میشد شاعر مداح میکرد.

بهرحال این نکته بر همه روشن است که اگر او را توصیف کرده‌ام و بیش از آنچه در خور او

او را بزرگ کرده‌ام اینها همه بخاطر تغزلات لطیف و دلچسب او.

چه او در تغزلات خویش از دل سخن گفته و بار دیگر الفت داشته است.

او مدح گاهی چون شعرای عصر سلجوقی گرفتار مبالغه و اغراق گردیده است تنها اشکالی که بر

شاعر متوجه مدایح او هست کاش این طبع لطیف و این قدرت بی‌حد و این بیان دلچسب این چنین.



محضر نبیل درگاه نسیج.

کاش اینهمه التهاب و هیجان نثار یک دربار نمیشد

کاش اینهمه شور و اینهمه عشق و اینهمه وصف فدیهٔ زر و سیم محمود نمیگردید

با اینهمه شادیم که آموزگاران چنین [illegible]

برنج خورده نگیرید و از این گستاخی که مرا صغیر دارید چه کار زاده ناگزیر به نظر قاطع خویش را

با لب ریا و خالی از هر زیور عرضه دارد.

برای تلاش شاعر شهیری داریم آنچه مورد نیاز و آرزوی ما است قبول و پذیرش

این کیش ناقص و پر عیب بحضور استاد است.

امید داریم، با راهنمائی و کمک جنابعالی در این راه بیش از پیش در تحقیق و تتبع کوشش،

در شعار استاد المنظر عرفی کوشا باشیم

با تقدیم احترامات

پایان - ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۴۶